



The Subject of Art from Alain Badiou's Point of View: Artist or Work of Art?

Fatemeh Rezazadeh *

MA Student in Philosophy at Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Ahmad Ali Heydari 

Professor of Philosophy at Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract


One of the complications of Badiou's theory of the subject is that he did not provide a uniform and specific definition of the subject; And in reading his works, we are faced with different definitions of the subject, especially the subject of art. The basic question of this research is how we can provide a comprehensive and understandable definition of the subject of art in Alain Badiou's subject theory. Considering the efforts that have been made before to answer this question, this research aims to provide a new answer to this question. Unlike his predecessors and greatly influenced by Lacan, Badiou introduces a subject that is created during a process of truth. A subject that did not exist before the occurrence of an event and is created in a historical or artistic situation; But the complexity of Badiou's definition lies in the fact that despite having human characteristics, such as loyalty to an event, this subject is not a human person. Badiou introduces both the artwork and the artist as subjects in an artistic situation; And according to Badiou's definitions and subjectization procedure in Badiou's thought, we answered the question that in an artistic situation we are faced with the artist-work pair as a part of the subject faithful to the artistic event.


Keywords: Alain Badiou, Faithful Subject, Subject Theory, State of Art, Art Subject, Subjectification, Art Occurrence.

* **Corresponding Author:** phatemehrezazadeh@gmail.com

How to Cite: Rezazadeh, F. & Heydari, AA. (2023). The Subject of Art from Alain Badiou's Point of View: Artist or Work of Art?, *Hekmat va Falsafeh*, 19 (74), 97-117.

سوژه هنر در نگاه آلن بدیو: هنرمند یا اثر هنری؟

فاطمه رضازاده *  دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

احمدعلی حیدری  استاد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

یکی از پیچیدگی‌های تئوری سوژه‌ی بدیو این است که او تعریف یکدست و مشخصی از سوژه ارائه نداده است؛ و ما در خوانش آثارش با تعاریف مختلفی از سوژه به‌خصوص سوژه‌ی هنر مواجهیم. پرسش اساسی این پژوهش این است که چگونه می‌توانیم تعریف جامع و قابل فهمی از سوژه‌ی هنر در تئوری سوژه‌ی آلن بدیو ارائه دهیم. با توجه به تلاش‌هایی که پیش‌ازاین در خصوص پاسخگویی به این پرسش صورت گرفته است این پژوهش بر آن است که پاسخ نوینی را از این پرسش ارائه دهد. بدیو برخلاف پیشینیان خود و بسیار تحت تأثیر لکان سوژه‌ای را معرفی می‌کند که در خلال یک رویه حقیقت ساخته می‌شود. سوژه‌ای که تا پیش از وقوع یک رخداد وجود نداشته است و در یک وضعیت تاریخی یا هنری ساخته می‌شود؛ اما پیچیدگی تعریف بدیو آن جاست که این سوژه علی‌رغم اینکه ویژگی‌های انسان، مثل وفاداری به یک رخداد را داراست اما فرد انسانی نیست. بدیو در یک وضعیت هنری، هم اثر هنری، هم هنرمند را سوژه معرفی می‌کند؛ و ما با توجه به تعاریف بدیو و رویه‌ی سوژه‌شدگی در اندیشه‌ی بدیو به این پرسش پاسخ دادیم که در یک وضعیت هنری با جفت هنرمند-اثر به‌عنوان قسمی سوژه‌ی وفادار به رخداد هنری مواجهیم.

واژه‌های کلیدی: آلن بدیو، سوژه‌ی وفادار، تئوری سوژه، وضعیت هنری، سوژه‌ی هنر، سوژه‌شدگی، رخداد هنر.

مقدمه

بحث اساسی بدیو در هستی‌شناسی مسئله‌ی واحد و کثیر است. بدیو در طرح بحث خود به تز افلاطونی «اگر واحد وجود ندارد، هیچ نیست» (Badiou, 2005: 31) توجه دارد. افلاطون در رساله‌ی پارمنیدس بحثی درباره‌ی واحد و کثیر ارائه می‌دهد، برای او فرم‌های ایده‌آل کثیر وجود دارد و این عالم که عالم تکثرات است باید یک فرم ایده‌آل کثیر هم داشته باشد. بدیو نه تنها با این تز که «واحد» وجود دارد مخالفت می‌کند که حتی کثیر به معنای افلاطونی آن را نیز نمی‌پذیرد. به عبارت دیگر، هم واحد را رد می‌کند هم کثیری که متشکل از واحدها باشد را نمی‌پذیرد. بدیو در وجود و رخداد توضیح می‌دهد که وجود به ما هو وجود، کثیر کثیرهاست. نه تنها واحد و کثیر وجود ندارد که هرچه هست کثیر است و خود این کثیرها هم از کثیرهای دیگری تشکیل شده‌اند.

این کثیر محض یا وجود به ما هو وجود، یعنی وجود در حالت محض و در حالتی که هست، به هیچ وجه قابل شناسایی نیست. ما تنها زمانی می‌توانیم آن را بشناسیم که به تعبیر بدیو، عرضه یا بازنمایی شده باشد. بدیو وجود در حالت محض را کثیر نامنسجم (Unconsistent Multiplicity) و کثیر در حالت عرضه شده‌اش را کثیر منسجم (Consistent Multiplicity) می‌نامد. بنا بر اصطلاح‌شناسی بدیو هر کثیر عرضه شده‌ای یک وضعیت است و از آنجا که ما نمی‌توانیم کثیر محض را بشناسیم و اساساً کثیر محض عرضه نمی‌شود از این رو کثیر محض «عرضه داشت عرضه داشت» (Peresentation of Peresentation) است؛ یعنی وضعیتی است که به وجود محض یا وجود نامنسجم در حالت عرضه شده‌اش می‌پردازد نه به وجود در حالت محض. به بیانی دیگر هستی‌شناسی این بحث را مطرح می‌کند که وجود به ما هو وجود چگونه عرضه می‌شود نه اینکه وجود به ما هو وجود چیست؟

بدیو نام خاص و ویژه‌ای به کثیر محض می‌دهد و آن «خلاً» (Void) است. بنابر آنچه تا اینجا گفتیم، وجود از یک طرف کثیر است و از یک طرف خلاً. به این دلیل که وجود به ما هو وجود قابل عرضه شدن نیست. از درون وضعیت‌ها خلاً جلوه می‌کند. بدیو در نظریه‌ی مجموعه‌ها آن (خلاً) را با زیر مجموعه (Subset) تهی توضیح می‌دهد.

نکته‌ی غریب اینجاست که بدیو اعلام می‌کند که واحد وجود ندارد اما قسمی واحدشماری وجود دارد و از طریق یک عملگر که بدیو آن را عملگر واحدشماری

می‌نامد اتفاق می‌افتد. می‌توانیم بگوییم هر عرضه‌داشته‌ای از کثیر از طریق این عملگر اتفاق می‌افتد. بدیو بر این عقیده است که باوجود اینکه کثیر در حالت محض قابل‌شناسایی نیست؛ اما این به این معنی نیست که ما درباره‌ی آن سکوت کنیم. این همان کاری است که ریاضیات به‌عنوان زبانِ درخور برای سخن گفتن از کثیر محض انجام می‌دهد؛ بنابراین از نظریه‌ی مجموعه‌ها استفاده می‌کند.

هر مجموعه‌ای دارای زیرمجموعه‌هایی است که ممکن است خودشان از مجموعه‌ها یا زیرمجموعه‌هایی تشکیل شده باشند. رابطه‌ای که این زیرمجموعه‌ها با مجموعه‌ی اولیه دارند رابطه‌ی تعلق است و رابطه‌ای که اعضای زیرمجموعه‌های تشکیل دهنده مجموعه‌ی اولیه با مجموعه‌ی نخستین دارند رابطه‌ی شمول است. به عبارت دیگر اعضای زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی اولیه می‌توانند به صورت مستقیم جزء مجموعه نباشند ولی شمول آن هستند یعنی مجموعه‌ی اولیه شامل آن‌ها هم می‌شود.

حال اگر هر کثیر عرضه‌شده یا هر وضعیتی را یک مجموعه در نظر بگیریم این مجموعه از عناصر و زیرمجموعه‌هایی تشکیل می‌شود. همانطور که می‌دانیم وجود محض یا کثیر محض از منظر وضعیت خلاً جلوه می‌کند بدیو معادلی که برای خلاً در نظر دارد مجموعه تهی است. بنابر نظریه‌ی مجموعه‌ها، درون هر مجموعه‌ای یک مجموعه تهی هم وجود دارد. این مجموعه تهی با اینکه جزء زیرمجموعه‌های یک مجموعه است خودش دارای هیچ عضوی نیست یا به تعبیر بدیو خلاً است؛ بنابراین، بدیو، مجموعه تهی در نظریه‌ی مجموعه‌ها را، معادل وجود به ماهو وجود یا کثیر محض قرار می‌دهد؛ که در همه‌ی وضعیت‌ها وجود دارد و از درون وضعیت نیز خلاً جلوه می‌کند. خلاً یا آن‌طور که بدیو می‌گوید وجود در وضعیت، پراکنده است، بی‌مکان است و در هر مکانی هست.^۱

^۱ پرداختن به نظریه‌ی مجموعه‌ها و نسبت آن با هستی‌شناسی بدیو بحثی طولانی در اندیشه‌ی بدیو است که در این مقاله نمی‌گنجد. خود تحقیقی مجزا و نوشته‌ای دیگر را می‌طلبد. ما در اینجا تنها تا توانستیم بخش بسیار کوتاهی از این مسئله را بیان کنیم.

وضعیت‌ها

اصطلاح دیگری که در اصطلاح‌شناسی بدیو باید به آن پرداخت، «وضعیت» (Situation) است، بدیو با پرسش کلاسیک چه چیزی هست آغاز می‌کند که «پاسخی است به پاسخ‌هایی که تاکنون فلسفه به این پرسش داده است - جوهرها، مونادها، وضع امور - می‌افزاید کثرت‌های عرضه‌شده یا وضعیت‌ها وجود دارند» (Badiou, 2008: 88). او می‌نویسد: «من هر کثیر عرضه‌شده‌ای را وضعیت می‌نامم». (Ibid: 24) بدیو می‌گوید: «یک وضعیت مکان وقوع (Place of taking-place) است».

اساساً وضعیت‌ها اجتماع بزرگی از مجموعه‌ها هستند. بدیو هر کثیر عرضه‌شده‌ای را یک وضعیت می‌نامد. او هر وضعیتی را به‌عنوان «یک کثرت عرضه‌شده‌ی منسجم تعریف می‌کند» (Pluth, 2010: 53). و اینکه وجود داشتن، به معنی متعلق بودن به یک وضعیت است. به عبارت دیگر، هر چیزی زمانی وجود دارد که متعلق به یک مجموعه [وضعیت] باشد. البته باید توجه داشت که یک وضعیت چیزی بیشتر از یک مجموعه‌ی صرف است.^۱

رخداد

یکی دیگر از مفاهیم مهم در اندیشه‌ی بدیو مفهوم رخداد است که باید در وضعیت‌ها اتفاق بیفتد؛ یعنی اگر وضعیت‌ها را «آنچه هست» (What is) بدانیم، این «آنچه هست» متضمن عرضه‌ای از «عدم» یا «خلاً» در خودش است. به این ترتیب می‌توان رخداد را اولین گام «آنچه اتفاق می‌افتد» نامید. در اینجا باید تصریح کنیم که مبتنی بر هستی‌شناسی ریاضیاتی بدیو، خلاً به مثابه‌ی یک زیرمجموعه‌ی تهی در تمامی مجموعه‌ها وجود دارد؛ ولی قابل مکان‌یابی نیست؛ و اینکه رخداد به صورت امری تصادفی مطرح می‌شود. بدیو رخداد را این چنین تعریف می‌کند:

«رخداد آن چیزی است که امکانی را که نامرئی یا حتی نااندیشیدنی بوده، آشکار می‌کند. رخداد به خودی خود آفرینش یک واقعیت نیست؛ خلق یک امکان است، امکانی را می‌گشاید. رخداد به شیوه‌ی مشخصی صرفاً یک گزاره است. چیزی را به ما عرضه می‌کند. همه چیز بستگی به آن دارد که این امکانی که

^۱ بدیو سه نوع وضعیت تاریخی، وضعیت طبیعی و وضعیت ختنی را معرفی می‌کند.

عرضه شده است، به چه طریقی به چنگ می آید، تشریح (Elaborate) می شود، تضمین (Incorporate) می شود و در جهان مطرح (Set out) می شود. این همان چیزی است که من آن را «رویهی حقیقت» می نامم» (Badiou, 2013:9).

در نگاه بدیو رخداد استثنای وجود است یعنی چیزی است که در یک وضعیت وجود ندارد و در آن وضعیت اتفاق می افتد نه آن چیزی است که یک وضعیت هست؛ بنابراین در یک وضعیت طبیعی هیچ تغییر خاصی رخ نمی دهد. پیش تر اشاره کردیم که بنا بر هستی شناسی بدیو، هر آن چه که هست کثیر است و این استثنا بودن رخداد به این معنا نیست که رخداد کثیر نیست. برای بدیو رخداد کثیری است متعلق به خودش که بدیو آن را کثیر انعکاسی (Reflective Multible) می نامد. بنا به اصل موضوع بنیاد هیچ مجموعه ای وجود ندارد که شامل تمام مجموعه ها از جمله خودش باشد، پس هستی این مجموعه ها از نظر ریاضی امکان پذیر نیست؛ بنابراین رخداد از نظر قانون وجود نابهنجار است و درست به همین دلیل است که رخداد یک گسست یا شکاف ناب درون وضعیت است و از درون وضعیت ما نمی توانیم آن را بشناسیم. هستی شناسی بدیو مبحثی گسترده است و ما در اینجا ذکری بسیار اجمالی، صرفاً جهت آشنایی ذهن خواننده با آن به میان آوردیم.

پیشینه ی تحقیق

همانطور که پیش تر نیز اشاره کردیم یکی از پیچیدگی های اندیشه ی آلن بدیو مسئله ی سوژه است که تحقیق گسترده و معجزایی در این خصوص صورت نگرفته است. از آنجا که کتاب های اصلی فیلسوف، یعنی وجود و رخداد، منطق های جهان ها و دیگر آثار بدیو به فارسی ترجمه نشده اند. منبع اصلی ما در انجام این پژوهش علاوه بر آثار خود فیلسوف، کتاب های مفسرینی چون پیتروالوارد و الیور فلثم بوده است. همچنین می توانیم کتاب آلن بدیو (فلسفه، سیاست، هنر و عشق) را نام ببریم. در مجموعه مقالات این کتاب اشاراتی به مفهوم کلی سوژه در اندیشه ی بدیو شده است. لازم به ذکر است که مقاله ای با عنوان «معانی متفاوت سوژه در فلسفه ی آلن بدیو» نیز در این زمینه نگاشته شده است و محققین به این پرسش، از دیدگاه خود پاسخ گفته اند. در این پژوهش ما تلاش کرده ایم در عین توجه به مطالعات پیشین در جست و جوی پاسخی نوین به این پرسش باشیم.

روش تحقیق

این پژوهش به صورت تحلیلی توصیفی تدوین شده است.

سوژه در فلسفه بدیو

آموزه‌ی بدیو در خصوص سوژه، سوژه‌ی خودآگاه دکارتی نیست؛ باور دکارت درباره‌ی سوژه این بود که انسان منشأ و مدار همه چیز است و معیار همه‌ی حقایق است؛ بنابراین ماهیت انسان مبدل به سوژه می‌شود که مقارن با آن همه موجودات دیگر، ابژه، برای این سوژه هستند؛ اما در آموزه‌ی بدیو درباره‌ی سوژه؛ سوژه نه «... دیگر آن جوهر با خود همانی است که در جریان تغییر و تحول ثابت می‌ماند» و نه «محصول تأمل و بازاندیشی» (بدیو، ۱۳۹۳: ۱۹) است. به عبارتی این سوژه، سوژه‌ی خودآگاهی که بر سازنده حقیقت وضعیت است؛ یا چیزی که از قبل موجود باشد، یا عامل و فاعلی که رخداد را سازمان‌دهی کند نیست. «سوژه از پیش مفروض گرفته نمی‌شود، بلکه باید بنیاد نهاده شود (Be Found)» (pluth, 2010: 108). یا به عبارتی دیگر «عاملیت [سوژه] این نیست که چگونه یک سوژه می‌تواند کنشی را به نحوی مستقل و خودآیین آغاز کند. [عاملیت] این است که چگونه یک سوژه در خلال زنجیره‌ی خود آیینی از کنش‌ها در دل وضعیتی دگرگون شونده سر برمی‌آورد» (بدیو، ۱۳۹۳: ۱۹).

بنابراین، تعریف سوژه در نگاه فلسفی بدیو با تعریف کلاسیک و همچنین انسان‌گرایانه از آن بسیار متفاوت است. او تمام‌قد در مقابل چنین تعریفی می‌ایستد و اساساً معتقد است که تئوری‌های انسان‌گرایانه، انسان را به حیوان و موجودی صرفاً زنده و متناهی که تنها به دنبال ارضای امیال و علایق خود است تقلیل داده‌اند. حال آنکه سوژه‌ی بدیویی با پیوندی که با حقیقت دارد از چنین مُحاقی می‌رهد:

«این امر به ما اجازه خواهد داد تا آموزه‌ای جدید در باب سوژه پیش نهیم... از این طریق قادر خواهیم بود بگوییم یک سوژه چیست، - آن‌هم برحسب مفاهیمی غیر از مفاهیم دکارت، کانت و هگل. این سوژه تکین خواهد بود و نه عام و از آن‌رو تکین خواهد بود که این همواره یک «رخداد است که سوژه را به مثابه‌ی یک حقیقت برمی‌سازد» (Badiou, 2003: 56-7).

پرسشی که در اینجا مطرح است این است که در مقابل این تعریف [که با آن مخالفت می‌کند]، خود او (بدیو) چه تعریفی از سوژه ارائه می‌دهد؟ این سوژه، چیزی نیست که از قبل موجود یا معلوم باشد؛ چیزی است که ساخته می‌شود و از رخداد سرچشمه می‌گیرد. آنچه لازم است از نظر دور نماند این است که سوژه برای بدیو وضعیتی (Situational) است، یعنی سوژه جایی درون وضعیت ساخته می‌شود و با وضعیت یا جهان گره خورده است و منجر به ایجاد تغییر و امر نو (The New) در وضعیت می‌شود. در وجود و رخداد می‌نویسد: «سوژه امر نو وضعیت آینده (To-Come) را اندازه‌گیری می‌کند (Measures)». (Badiou, 2005:406) به بیانی ساده‌تر برای بدیو سوژه ظهور واقعی امر نو در وضعیت است به بیان دیگر آنچه امر نو را با واقعیت جهان پیوند می‌دهد.

بدیو سه وضعیت را برای ما معرفی می‌کند. وضعیت «طبیعی»، وضعیت «تاریخی» و وضعیت «خنثی». او برای روشن کردن مفهوم «امر نو»، وضعیت طبیعی و وضعیت تاریخی را با هم مقایسه می‌کند. او اکوسیستم یک برکه را با وضعیت‌های تاریخی مقایسه می‌کند. در یک اکوسیستم طبیعی هیچ اتفاق غیرطبیعی نمی‌افتد؛ اما در شرایط سیاسی جوامع که «بی‌ثباتی ذاتی دارند و در معرض دگرگونی تمام‌عیار در قلمرو سیاست هستند» (بدیو، ۱۳۹۳:۴۶) نمی‌توانیم بگوییم هیچ اتفاقی نمی‌افتد. در وضعیت‌های تاریخی رخدادی زیر و رو کننده می‌تواند «شاکله‌ی کنونی امور» (همان: ۴۷) را تغییر دهد و منجر به ایجاد لمری نو یا حقیقتی نوین شود. امر نوینی که در وضعیت‌های طبیعی امکان‌بروزش نیست.

بدیو در هستی‌شناسی ریاضیاتی خود از نظریه‌ی مجموعه‌ها استفاده می‌کند، بنابراین نظریه، مجموعه‌ها از عناصر و زیرمجموعه‌هایی تشکیل شده‌اند. ما می‌توانیم این مجموعه‌ها را جهان‌ها، مکان‌ها، وضعیت‌ها یا کثرت‌های عرضه شده بنامیم. حال باید ببینیم چه رابطه‌ای را می‌توانیم بین سوژه به عنوان چیزی که در یک وضعیت ساخته می‌شود با خود وضعیت [به عنوان مکانی که رخداد در آن رخ می‌دهد و سوژه ساخته می‌شود] برقرار کنیم؟ شاید بتوانیم از مثال انقلاب فرانسه برای تدقیق بحث استفاده کنیم؛ انقلاب فرانسه که در وضعیت فرانسه‌ی ۱۷۸۹ اتفاق می‌افتد. این انقلاب نامش را از محل یا مکانی که در آن رخ داده است، یعنی فرانسه می‌گیرد به عبارتی درست است که ما انقلاب را به مکانی که در آن

اتفاق افتاده است تقلیل داده‌ایم اما در ساختار این وضعیت چیزی در حال تکوین است که افزون بر وضعیت است و نسبت به آن وضعیت حالتی مازاد (Excess) دارد. بدیو در تئوری سوژه این امر مازاد را سوژه می‌نامد. سوژه‌ای که تکوین می‌یابد یا ساخته می‌شود و لزوماً فرد انسانی نیست؛ مجموعه‌ای از تأثیرها و پیامدهایی است در درون وضعیت که از طرفی افزون بر وضعیت است و از آن نیز فراتر می‌رود و از طرفی دیگر ترکیب و تألیفی (Excess) از عناصر خود وضعیت است؛ بنابراین سوژه می‌تواند مکان یا گره گاهی باشد که دو امر متفاوت را با هم ترکیب می‌کند به عبارتی «سوژه قسمی وضع (Status) /حالت / موضعی (Local) و متناهی (Finite)» است چیزی است که به صورت موضعی متولد می‌شود؛ بنابراین شاید بتوانیم بگوییم که موضع و محل در ترکیب شدن، ساختن یا بافتن سوژه مهم است. او در وجود و رخداد سوژه را این گونه تعریف می‌کند: «من هر صورت‌بندی موضعی [متناهی] یک رویه حقیقت را سوژه می‌نامم که [به وسیله آن] حقیقت پشتیبانی می‌شود» (Badiou, 2005: 391).

در منطق‌های جهان‌ها می‌نویسد:

«شکل سوژه با محلی شدن و جایگیر گشتی دوپهلوی وجود گره می‌خورد. از یک طرف، سوژه چیزی نیست به جز مجموعه‌ای از عناصر جهان و از این حیث ابژه‌ای است در صحنه‌ای که جهان، کثرت‌ها را در آن به نمایش می‌گذارد؛ از طرف دیگر، سوژه نظر به تأثیرهایی که قادر است از خود به جا بگذارد به این ابژه جهت می‌دهد، در مسیری که از یک رخداد نشات می‌گیرد؛ بنابراین می‌توان گفت سوژه یگانه شکل شناخته‌شده و قابل تصور سازش (Compromise) میان دوام پدیداری یک جهان و تغییر و تبدل عناصر آن بر اثر یک رخداد است» (Badiou 2009: 79).

از این رو شاید بتوانیم بگوییم که سوژه موضعی است که در آن پیوندی مابین عناصر یک وضعیت و رخدادی که از منظر وضعیت تمیز ناپذیر و غیرقابل پیش‌بینی بوده است، ایجاد می‌کند. /د پلاث در این خصوص می‌نویسد:

«برای او [بدیو] سوژه نوعی مکان (Site) است که در آن، دو چیز بسیار متفاوت [باهم] مواجه می‌شوند (Meet up) و [برهم] اثر متقابل (Interact) می‌گذارند. حالا این سوژه مسئول تعامل نیست؛ [عمل] درهم آمیزی [دو چیز

متفاوت] را انجام نمی‌دهد. تنها نامی است که در آن نوع معینی از درهم آمیختگی رخ می‌دهد» (Pluth, 2010:107).

وی تصریح می‌کند که سوژه‌ی بدیویی سوژه‌ای دیالکتیکی است؛ کشمکش‌ی است مابین آنچه کهنه است و آنچه بدیو آن را امر نو می‌نامد. برای توضیح این مطلب که چطور بدیو سوژه را یک مکان می‌داند؛ باید در نظر داشته باشیم که برای بدیو سوژه لزوماً انسان نیست. شاید بتوانیم مکان دانستن سوژه را با توجه به نقشی که مفهوم مکان و وضعیت‌ها در اندیشه‌ی او دارد و خود او آن را تئوری مکان می‌نامد توجیه کنیم. بدیو سوژه را «وضعیت مکانی رویه‌ی حقیقت» تعریف می‌کند.

سوژه‌ی فعال یا سوژه‌ی منفعل؟

پرسشی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که آیا سوژه‌ی بدیویی قسمی سوژه‌ی منفعل است؟ می‌دانیم که او در تعریف پسادکارتی خود از سوژه، سوژه‌ای را تعریف می‌کند که ساخته می‌شود، ارتباطی با تجربه زیسته و آگاهی افراد ندارد و اساساً سوژه، فردی انسانی که حقیقت را می‌داند نیست. از طرفی ما مدام در انتظار ظهور انسان به‌عنوان موجودی کنش‌گر [نه لزوماً فاعل و عامل] درون وضعیتی هستیم که رخداد در آن رخ می‌دهد. نکته‌ای که باید اینجا بدان توجه کنیم نقش افراد انسانی است. به بیان دیگر انسان به‌عنوان موجودی که وضعیت تاریخی را اشغال کرده است نه وضعیت طبیعی و خنثی را [با توجه به اینکه در فلسفه‌ی بدیو رخداد در وضعیت‌های تاریخی رخ می‌دهد و انسان در آن نقشی ممتاز را ایفا می‌کند]؛ همچنین مفاهیمی مثل مداخله و وفاداری، از جمله مواردی هستند که صرفاً در رابطه با فرد انسانی فهم می‌شوند.

شاید بتوانیم این دوگانگی را با مفهوم سوژه‌شدگی (Subjectivization) در نظام فکری بدیو بهتر بفهمیم. ابتدا تعریف خود بدیو از سوژه‌شدگی را ارائه می‌دهیم، آنجا که می‌گوید:

«من ظهور (Emergence) یک عملگر [کنش‌گر] را سوژه‌شدگی می‌خوانم که برای نامیدن مداخله‌ای [تصمیم بر اینکه رخدادی رخ داده است] متوالی است. سوژه‌شدگی در شکلی دوگانه اتفاق می‌افتد (Takes place in the form of a Two). [هم] به سمت و سوی مداخله در عرصه‌ی رخداد پذیر متمایل است و هم

به سوی وضعیت، ولی به واسطه‌ی مواجه شدنش با قاعده‌ی نزدیکی و سنجشی است که رویه‌ی ژنریک را بنیاد می‌نهد. سوژه شدگی دخالت سوژه در نامیدن رخداد و وفاداری به آن، از منظر وضعیت است» (Badiou, 2005: 393).

بنابراین، سوژه شدگی لحظه‌ی ظهور عملگر است. عملگری که در فرایند سوژه (Subject Process)، هم ساختار وضعیت موجود را ویران می‌کند، هم آن را می‌سازد. «سوژه شدن نتیجه‌ی تصمیم بشری است که اعلام کنیم با اتفاقی در وضعیت مواجه شده‌ایم که هرچند با وضعیت بیگانه و نابهنجار است، به وضعیت تعلق دارد» (بدیو، ۱۳۹۳: ۲۰).

نکته‌ی حائز اهمیت در این تعریف ظهور عملگر است. این عملگر که با مداخله و نام‌گذاری خود، رخداد را با وضعیت پیوند می‌دهد. رخدادی که از منظر خود وضعیت امری غیرقابل پیش‌بینی و تمیز ناپذیر است. در واقع، همین مداخله است که آغازگاه آن فرایندی است که بدیو آن را رویه‌ی ژنریک حقیقت می‌داند. به عبارتی دیگر، این عملگرها مجموعه‌ای از کنش‌ها را در پیش می‌گیرند [مثلاً: در وفاداری به رخداد هنری؛ مجموعه‌ی آثار هنری‌ای که توسط هنرمندان آفریده می‌شود؛ یا تلاش مبارزان انقلابی در وفاداری به رخدادی سیاسی]. ظهور عملگر مداخله کننده‌ی منفعل بودن سوژه‌ی بدیویی را تا حدودی برای ما حل کند؛ اما بدیو در وجود و رخداد دو تعریف را از سوژه ارائه داده است که مشخصاً در خصوص سوژه‌ی هنر اندکی ما را دچار سردرگمی می‌کند. او در مقدمه‌ی وجود و رخداد آورده است که:

«یک سوژه چیزی جز قسمی وفاداری فعال به رخداد حقیقت نیست. این به این معناست که سوژه یک مبارز حقیقت است... این مبارز حقیقت تنها، مبارز سیاسی [که] برای رهایی بشریت در کلیتش کار می‌کند، نیست. [بلکه] او همچنین هنرمند-آفرینشگر است، [و] دانشمندی است که قلمرو علمی تازه‌ای را کشف می‌کند، یا دلداده‌ایست که جهانش افسون شده است» (Badiou, 2005: XIII).

در این تعریف ما با افراد انسانی به‌عنوان سوژه روبه‌روایم. عمل‌گرهایی یا انسان‌هایی که «تصمیم‌ها و کنش‌های خلاف آمد و خارق عادت به او عاملیت می‌بخشند» (بدیو، ۱۳۹۳: ۱۹). هم‌چنین ما مفاهیمی چون وفاداری و مداخله و تصمیم‌گیری برای نامیدن رخداد، مفاهیمی است که ما تحت عنوان انسان می‌فهمیم. نکته اینجاست که بدیو در کتاب

اندیشه‌ی بی‌نهایت، آثار هنری را به‌عنوان سوژه‌های حقایق هنری معرفی می‌کند. در کتاب اخلاق توضیح می‌دهد که ما نه با سوژه‌های انسانی یا انسان به‌مثابه‌ی سوژه که با «نوع خاصی از حیوان روبه‌روایم که در ساختن (Composing) قسمی سوژه ورود می‌کند (Enter)»؛ در این تعریف، بدیو ما را متوجه این نکته می‌کند که انسان به‌صرف انسان بودن نمی‌تواند سوژه باشد. او تنها حیوان- انسانی است که تحت شرایط خاصی که بدیو آن را شرایط حقیقت (Circumstances of a truth) می‌نامد، فراخوانده می‌شوند (Convoked) تا در فرایند سوژه ایجادکننده‌ی امری و حقیقتی نو باشند. در این کتاب چنین آمده است:

«تنها نوع خاصی از حیوان وجود دارد که به‌واسطه‌ی شرایط معینی فراخوانده می‌شود تا به قسمی سوژه تبدیل شود- یا در [فرایند] ساختن سوژه وارد شود. به این معنی که در یک لحظه از پیش موجود، او [سوژه] هر چیزی که هست- بدنش، توانایی‌هایش- برای عبور از حقیقت در امتداد مسیرش فراخوانده می‌شود. این زمانی است که انسان حیوان (Human animal) برای نامیرا شدن [تبدیل شدن به سوژه] فراخوانده می‌شود» (Badiou 2001:40).

بنابراین، انسان از نوع حیوان است که بر اثر سوژه شدن از حیوانیت فراتر می‌رود. البته، آنچه باعث این فراروی می‌شود، وقوع رخداد و تصمیم انسان- حیوان برای وفاداری به این رخداد است. اساساً بدیو فرایند وفاداری به رخداد را حقیقت می‌داند؛ و حقیقت را «ساخت‌بندی قسمی وفاداری به رخداد تعریف می‌کند» (Badiou, 2004:58)؛ بنابراین، حقیقت زمانی ساخته می‌شود که سوژه‌ای پسارخدادی شکل می‌گیرد تا وفادار به آن رخداد باشد و بتواند تغییراتی را در وضعیت ایجاد کند. به تعبیر خود بدیو گسست یا شکافی (Break) در معرفت وضعیت ایجاد کند. اینجاست که در تعریف وفاداری می‌گوید:

«وفادار بودن به یک رخداد حرکت کردن درون آن وضعیتی است که رخداد آن را تکمیل کرده است، به‌واسطه‌ی اندیشیدن برطبق رخداد [اگرچه کل اندیشه عمل است، یک آزمودن]؛ و البته، رخداد به واسطه همه‌ی قوانین نظم‌دهنده‌ی وضعیت مستثنی شده است- [وفاداری] سوژه را مجبور می‌کند که شیوه‌ی

جدیدی از بودن و عمل کردن را در وضعیت ابداع کند» (Badiou, 2001: 41-42)

سوژه‌ی وفادار همان پشتیبان حقیقت است. [تعریف سوژه در وجود و رخداد] و اندازه‌گیر امر نو در وضعیت [تعریف سوژه در تئوری سوژه]. هنوز یک نکته باقی است و آن این است که چرا در آموزه‌ی سوژه‌ی بدیو دو تعریف از سوژه وجود دارد؟ بد نیست به این نکته اشاره کنیم که بدیو در تعبیر از تئوری سوژه‌ی خود گوشه چشمی به لکان دارد؛ در اندیشه‌ی لکان نیز ما با یک فرد انسانی به‌عنوان سوژه سروکار نداریم؛ یعنی با چیزی که از قبل وجود داشته است. درنهایت ما با مجموعه‌ای از اثرات سوژه، ردِ پاها (Traces)، نشانه‌ها و پیامدهای سوژه‌شدن (Subjectivization) سروکار داریم.

به چنگ آوردن مفهوم سوژه در اندیشه‌ی لکان قدری دشوار است. آنطور که تا خواننده گمان می‌برد که توانسته این انگاره را بفهمد تعریف می‌لغزد و از دست می‌رود. سوژه‌ی لکانی، سوژه‌ی ناخودآگاه (Unconscious) است که در رابطه با دیگری (Other) به وجود می‌آید؛ و در محمل و مکان دیگری بزرگ پدیدار می‌شود. به عبارت دیگر ناخودآگاه چیزی پس‌پشت روان انسان نیست، بلکه مجموعه‌ی شکاف‌هایی است که میان دال و مدلول ایجاد می‌شود. ناخودآگاه به‌عنوان گفتار دیگری بزرگ به این معنا است که بیرون از ما ساخته می‌شود؛ [برخلاف ناخودآگاه فرویدی که محتوی خاطرات اولیه دوران کودکی و ضربه‌های روانی است]؛ بنابراین سوژه، فرد انسانی نیست؛ و قطعیت خودآگاهی سوژه‌ی دکارتی - می‌اندیشم پس هستم - را ندارد.

سوژه در فرایند سوژه‌سازی (Subjectivation/ Subjectification) - بیگانه‌شدگی و جداسازی - ساخته می‌شود و اساساً دوپاره و بیگانه‌شده از خود است؛ و هیچ راهی برای گریز از این دوپارگی و بیگانه‌شدگی ندارد. لکان سوژه‌ی دوپاره را با نماد سوژه‌ی خط‌خورده (s) تشریح می‌کند، براین اساس هیچ امکانی برای حضور ایده‌آل و کامل سوژه‌ی خودآگاه وجود ندارد. سوژه هرگز نمی‌تواند به‌تمامی به معرفت نسبت به خود نائل آید. و رابطه‌اش با این آگاهی مدام گسیخته می‌شود. از آنجایی که لکان زبان را از ناخودآگاه جدا نمی‌داند، سوژه‌ای را صورت‌بندی می‌کند که سوژه‌ی زبان است. این سوژه [بیگانه‌شده] سوژه‌ی دال‌هاست [او این بحث را در سمینار یازدهم و با تفسیر داستان نامه‌ی ربوده‌شده اثر ادگار آلن پو تشریح می‌کند، لکان در همین سمینار مفهوم جداسازی

را مطرح می‌کند]. به عبارت دیگر، این زنجیره‌ی دال‌هاست که سوژه را تعیین می‌کنند. اساساً ما در تعریف سوژه از منظر لکان با ساختاری یک دست و یک پارچه سروکار نداریم، برای فهم درست سوژه‌ی لکانی باید آن را در کل آثار و خصوصاً سمینارهایش به دقت بررسی کرد.

اینکه اشاره کردیم بدیو در صورت‌بندی سوژه‌ی خود به لکان نظر داشته است؛ به این معنی نیست که بدیو مفهوم سوژه‌ی دوپاره‌ی لکان را اخذ کرده و در تعریف خود از سوژه، از آن بهره برده است. این، به معنی توجه بدیو به مفهوم سوژه‌ی لکانی است. از این منظر (نگاه بدیویی)؛ سوژه به معنای دکارتی یا نفسی که می‌خواهد به خودآگاهی برسد وجود ندارد؛ بلکه در اینجا نیز ما با پیامدها و ردپاهایی یا به تعبیر بدیو با عمل‌گره‌هایی سروکار داریم که مادیت آن را هم در قالب ردپاهایش یا به زبان بدیو کنش و تصمیمش می‌بینیم. در اندیشه‌ی بدیو ما با فرایندی سروکار داریم که از کتاب *تئوری سوژه* آغاز شده است و به *منطق‌های جهان‌ها* ختم می‌شود.

سوژه‌ی هنر: هنرمند یا هنرمند-اثر؟

شاید بتوانیم مسئله‌ی سوژه را با مباحثی که تا بدین جا شرح دادیم حل کنیم، یعنی با بحث سوژه به عنوان جایگاه یا مکان [وضع یا حالت موضعی رویه‌ی حقیقت] و هم‌چنین بحث ورود کردن عملگر در فرایند سوژه شدن. اینکه سوژه نوعی مکان است، یا به تعبیر خود بدیو و جایگیر شدن دو چیز است. تداعی‌کننده‌ی نظر اساسی بدیو در هستی‌شناسی است. اینکه واحد وجود ندارد؛ و ترکیبی و تألیفی بودن سوژه یا ساخته شدن سوژه، ما را قانع می‌کند که با یک چیز سروکار نداریم؛ مانند مواجهه دو شخص در رخدادی عاشقانه، ترکیب هنرمند و اثر هنری در وضعیتی هنری. به‌سخنی دیگر، سوژه مجموعه‌ای از کنش‌هایی است که آشکارکننده‌ی پیامدهای رخداد است (The Badiou Dictionary). ورود کردن عملگر وفادار به رخداد نیز می‌تواند این بحث را روشن‌تر کند. او در کتاب *اخلاق* این تعریف را از سوژه ارائه می‌دهد:

«من حامل / حامی (Bearer/ Le support) وفاداری را سوژه می‌نامم. کسی

که از فرایند حقیقت پشتیبانی می‌کند. بنابراین، این سوژه به هیچ وجه، پیشا-

وجود (Pre-exists) این فرایند (فرایند حقیقت) نیست. او، مطلقاً در وضعیت

ماقبل رخداد ناموجود (Nonexistent) است. ما می‌توانیم بگوییم که فرایند حقیقت، سوژه را استخراج می‌کند» (Badiou, 2001:43).

سوژه‌ی وفادار، همچنین سوژه‌ی متعالی (Transcendental) [کانت] نیست. برای مثال، در وضعیتی عاشقانه ما با سوژه‌ای عشق‌ورز سروکار نداریم، بلکه با مواجهه‌ای سروکار داریم که از خلال آن هر دو فرد [عاشق و معشوق] وارد ترکیب [ساخته‌شدن] یک سوژه عاشقانه می‌شوند (Composing of one loving subject). همین ترکیب کردن و ساخته‌شدن را در خصوص سوژه‌ی سیاست و سوژه‌ی هنر نیز می‌توانیم داشته باشیم. سوژه‌ی یک وضعیت سیاسی که انقلابی در آن رخ داده است؛ یک فرد مبارز نیست بلکه چیزی بیشتر از آن است که بدیو آن را سوژه-طبقه (Class- subject) و گاهی حزب می‌نامد. «مطمئناً، فرد مبارز وارد ساختن [ترکیب کردن] سوژه می‌شود، اما [این ورود] او را فرا می‌برد (Exceeds)» (Ibid:43)، یعنی، او را از وضعیتی که در آن به سر می‌برد فراتر می‌برد؛ و از یک موجود فانی متناهی بیگانه با حقیقت، به سوژه‌ای پیوسته با حقیقت و نامتناهی دگردیسی می‌دهد: «در واقع، حقیقتی که "ما"، از نوع انسان... [در آن] شریک شده‌ایم...، رویه‌ای است که امکان نامیرا شدن را برای ما می‌گشاید. حقیقتی [که] بدون شک تجربه‌ای غیرانسانی است» (Badiou, 2009:71).

بنابراین، حقیقتی که منجر به نامیرایی سوژه می‌شود، یک امر نامتناهی است؛ و سوژه نیز به‌عنوان قسمی صورت‌بندی موضعی رویه‌ی ژنریک حقیقت و درعین حال متناهی، فاعلی خودآگاه یا فرد انسانی نیست که نسبت به حقیقت آگاهی داشته باشد:

«سوژه صورت‌بندی موضعی این رویه [رویه‌ی حقیقت] است و روشن است که حقیقت برای او تمیزناپذیر است - حقیقت کلی است... سوژه متناهی است و حقیقت نامتناهی است» (Badiou, 2005:396). حقیقت چیزی است که درون وضعیت عرضه نمی‌شود و «بخش عرضه‌نشده وضعیت است» (p:396). بدیو حقیقت را این‌گونه تعریف می‌کند: «من فرآیند واقعی وفاداری به یک رخداد را حقیقت [یک حقیقت] می‌خوانم: آنچه این وفاداری، در وضعیت تولید می‌کند.» (Badiou, 2001:45).

اما سوژه با وفادار ماندن به رخداد می‌تواند در شکل‌گیری حقیقت دخیل باشد. بدیو تأکید می‌کند که ما باید این تعریف که سوژه تولیدکننده‌ی حقیقت است را کنار بگذاریم؛

«چراکه حقیقت وضعیتی متعالی نسبت به سوژه دارد؛ سوژه متناهی است حال آنکه حقیقت ابدی و نامتناهی است» (Badiou, 2005, 393).

در خصوص سوژه‌ی هنر، تعاریفی که تا اینجا از سوژه ارائه کردیم، شاید بتواند کمک شایانی در به نتیجه رساندن بحث باشد. همان‌طور که در بالا نیز ذکر شد بدیو درباره‌ی سوژه‌ی هنر به ظاهر دو نظر متفاوت را عرضه می‌کند، از یک سو هنرمند را سوژه‌ی هنر می‌داند و از سوی دیگر صریحاً این طرز تلقی را رد می‌کند و آثار هنری را به‌عنوان سوژه‌های هنر معرفی می‌کند. حال پرسش اساسی این است که در نظر بدیو هنرمند سوژه است یا اثر هنری؟

در اصطلاح‌شناسی منطق‌های جهان‌ها، بدیو از دو اصطلاح ردپا و بدن استفاده می‌کند و می‌نویسد:

«بدن خواهیم نامید بُعد گره‌خورده با جهان سوژه را و ردپا خواهیم خواند آنچه را، بر پایه‌ی رخداد، جهت‌دهی فعالانه به بدن را رقم می‌زند»؛ بنابراین بعد از وقوع رخداد ما با بدن‌هایی که بر اساس رد پای رخداد شکل گرفته‌اند مواجهیم چراکه رخداد همانا محور شونده است و ما تنها با ردپاهای آن مواجه می‌شویم. در بالا توضیح دادیم که بدیو در کتاب اخلاق انسان را موجودی می‌داند که وارد ترکیب سوژه می‌شود بنابراین پیوندی با بدن انسانی دارد اما دیدیم که فرد انسانی به‌تنهایی سوژه نیست؛ او در منطق‌های جهان‌ها بدن را حامی مادی سوژه در جهان معرفی می‌کند: «یک وجود کثیر که این فرمالیسم سوژکتیو را حمایت می‌کند و آن را در جهان آشکار می‌گرداند، نام بدن [به خود] می‌گیرد، بدون نسبت دادن این بدن با وضعی زیستی» (Ibid:453).

در وجود و رخداد این نقش به عهده‌ی «بخش متناهی و موضعی رویه‌ی حقیقت» بود. به عبارتی، بدن به‌عنوان بُعد گره‌خورده با جهان در منطق‌های جهان‌ها همان کاری را انجام می‌دهد که در وجود و رخداد بخش موضعی یک رویه ژنریک انجام می‌دهد؛ بنابراین، او در یک وضعیت هنری مجموعه‌ای از آثار هنری را به‌عنوان سوژه معرفی می‌کند و همین آثار هنری هستند که در عین متناهی بودن، پیامدها و اثراتی را از خود به‌جا می‌گذارند که از روزگار تولیدشان فراتر می‌رود.

آن دوگانگی ای را که از ابتدای بحث در خصوص آموزه‌ی سوژه‌ی بدیو مشاهده کردیم در منطق‌های جهان‌ها نیز در خلال بحث بدن و ردپا می‌بینیم. در منطق‌های جهان‌ها سوژه از دل پیامدهایی سر بر می‌آورد که رابطه‌ی بین ردپا و بدن در جهان یا وضعیت ایجاد می‌کند. سوژه قسمی رابطه است بین رخداد و جهان و اساساً وابسته به وقوع رخدادی است که خودش آن را نمی‌سازد. حال باز گردیم به سؤال خود در خصوص سوژه‌ی هنر؛ پیش‌تر اشاره‌ای به این نکته کردیم که بدیو بیش از آنکه هنرمند را سوژه‌ی هنر معرفی کند خود آثار هنری را سوژه می‌داند و می‌نویسد:

«سوژه‌های حقایق هنری عبارت‌اند از آثاری که آن‌ها را می‌سازند. اگر چنین نبود، حقیقت هنری چیزی جز مؤلفان/ پدیدآورندگان و بداهت یا بیان درونیات ایشان نمی‌شد. و بدین‌سان هیچ‌گونه کلیتی، هیچ رسالتی در هنر، در کار نبود... یگانه سوژه حقیقی آن است که به منصفی ظهور می‌رسد: یعنی اثر هنری که بداهت بر پایه‌ی آن به تعلیق درمی‌آید. سوژه‌ی آری گوی آنچه غیر بداهت است تنها اثر است و بس». (بدیو، ۱۳۹۳: ۵۰۷).

براساس این تعریف آنچه در وضعیت هنری اهمیت دارد آثار هنری به‌عنوان سوژه‌ی وفادار و آری گوی است، اما پیش‌از این اشاره کردیم که بدیو تعریف دیگری نیز از سوژه ارائه می‌کند و می‌نویسد:

«یک سوژه چیزی جز یک وفاداری فعال به رخداد حقیقت نیست. این به این معناست که سوژه یک مبارز حقیقت است... این مبارز حقیقت نه تنها، مبارز سیاسی [که] برای رهایی بشریت در کلیتش کار می‌کند، نیست. [بلکه] او همچنین هنرمند- آفرینشگر است، [و] دانشمندی که یک قلمرو علمی تازه‌ای می‌گشاید، یا دلداده‌ای که جهان‌ش افسون شده است» (Badiou, 2005: XIII).

در این تعریف می‌بینیم که بدیو مستقیماً هنرمند را به‌عنوان سوژه معرفی می‌کند؛ سؤال این است که ما چگونه می‌توانیم این به‌ظاهر دوگانگی در تعریف از سوژه را بفهمیم؟ برای فهمیدن این مطلب شاید بتوانیم به توضیحاتی که پیش‌تر راجع به سوژه‌ی دوپاره داده‌ایم استناد کنیم. در بالا اشاره کردیم که بدیو همیشه به سوژه به‌عنوان سوژه‌ی دوپاره می‌اندیشیده است. در نگاه بدیو سوژه به‌عنوان سوژه‌ی دوگانه ترسیم می‌شود و این‌تاز را در آثارش نیز تا حدودی دنبال کردیم و همچنین او سوژه به‌مثابه‌ی عامل و فاعل را نمی‌پذیرد و می‌نویسد:

«پیش‌تر، به سوژه به‌عنوان آفریننده نظر می‌شد. این تصویر [فیگور] هنرمند است که در مکتب رمانتیسیسم به اوج خود رسید. قابل توجه است که در قرن هجدهم موسیقی‌دانان هنوز صنعتگر محسوب می‌شدند، تقریباً کارگران پیشه‌ها... کسی چون باخ خودش را نه به‌عنوان صنعت‌گری خوش‌مشرب در مفهوم قرن نوزدهمی، که به‌عنوان هنرپیشه‌ای خودآگاه نشان داد. ظهور سوژه‌ی هنری با پیدایش رمانتیسیسم هم‌عرض است. که اولین چهره‌های آن بتهوون و شومان هستند» (Badiou, 2013: 69).

بدیو در اینجا تلاش می‌کند آن تعریفی را که در آن سوژه برابر با هنرمند است را رد کند و تعریف جدیدی از سوژه‌ی هنر ارائه دهد. او می‌نویسد: «هنرمند در مقام فرد چیزی نیست جز موجودی زنده که سوژه‌ای بدان منسوب است و چون قالب یک اثر هنری را به خود می‌گیرد، سوژه‌ای از آن حیطه‌ی محسوسات است. و نیاز به چنان ماده‌ای [هنرمند] دارد؛ اما همین که سوژه-اثر آرایش و نظم خود را یافت، می‌توانیم همه‌چیز را درباره‌ی پشتوانه‌ی فردی گذرای آن از یاد بزداییم. تنها اثر است که خصلت ایجابی دارد و درخور آری گفتن است. هنرمند عنصر خنثای آن ایجاب و آری گویی است» (بدیو، ۱۳۹۳: ۵۰۶).

این تعریف دقیقاً یادآور آن توضیحی است که بدیو در منطقی‌های جهان‌ها آورده بود که «بدن قابل سوژه شدن [سوژه پذیر]، تنها در موارد استثنایی به فرمی از بدنی حیوانی ارجاع می‌دهد». بدیو سوژه‌ی هنری را این‌گونه تعریف می‌کند:

«در واقعیت، به معنای گسترده‌ای، هنرمند تنها سوژه‌ای در معنای تجربی آن است، معنایی که او تولیدکننده‌ی اثر است. آنچه جالب توجه است، تعیین [این نکته است که] سوژه در اثر قرار دارد نه در سرچشمه و منشأش. من، اندیشیدن به سوژه‌ای را که در هنر، به‌واسطه‌ی رخداد هنری ساخته می‌شود را پیشنهاد می‌کنم؛ آنطور که شامل نظامی از آثار [هنری] می‌شود. [بنابراین] سوژه‌ی هنری به دست آثار یا دسته‌ای از آثار ساخته می‌شود» (Badiou, 2013: 69).

پیش‌تر این موضوع را به میان آوردیم که سوژه در اندیشه‌ی بدیو را می‌توانیم سوژه‌ای دوپاره بدانیم و از گونه‌ای ترکیب، یعنی ترکیب، مداخله، وفاداری صحبت کردیم؛ و در تعریف سوژه‌ی هنری دیدیم که بدیو، از نظامی از آثار سخن می‌گوید که از جمع هنرمند

و اثر هنری تشکیل می‌شود. همچنین در کتاب *تئوری سوژه*، سوژه را گره گاه و مکانی می‌داند که در آن دو امر متفاوت و حتی متضاد با هم تلاقی کرده‌اند. مواجهه‌ی امر متناهی و نامتناهی [چون خداوند و مسیح در تئوری سوژه] بنابراین شاید بتوانیم بگوییم که سوژه‌ی هنر نیز سوژه‌ای آمیخته است متشکل از هنرمند- اثر. پرواضح است که نمی‌توانیم اثر هنری را بدون وجود هنرمند به‌عنوان سازنده، مفروض بگیریم. همانطور که در شورش اسپار تا کوس، سوژه- بدن تشکیل شده را نمی‌توان از بردگان جدا دانست. بدیو در کتاب اخلاق تصریح می‌کند:

«سوژه‌ی یک فرایند هنری هنرمند نیست (نابغه، یا...). در واقع، سوژه- نقطه‌های هنر آثار هنری هستند؛ و هنرمند وارد ترکیب این سوژه‌ها می‌شود (آثار از آن او هستند)، بدون اینکه بتوانیم آثار را به او (هنرمند) تقلیل دهیم (و به‌علاوه، این کدام «او») خواهد بود؟» (Badiou, 2001:44).

بنابراین شاید با مسامحه بتوان اثر هنری و هنرمند را دو روی یک سکه دانست. سوژه‌ای که از برخورد و تلاقی ایده‌ای نامتناهی و انسان- حیوان متناهی سر برمی‌آورد. در صورت استخراج کردن سوژه از دل مفهوم سوژکتیویته، یعنی آنچه این نوشته به دنبال آن است چنین درک می‌کنیم که سوژگی در نگاه فلسفی از چیزی اعتبار می‌شود که رابطه‌ای مشخص با رخداد در هنر و وفاداری به آن داشته باشد؛ و از همین جا روشن می‌شود که سوژه چیزی مگر تأثیر حقیقت نو و قاعده‌گزار جهان نو نیست. به این اعتبار، تفکیک بین هنرمند و اثر هنری امری بی‌معنا می‌نماید. همان‌طور که تاکنون روشن شده، ابهام اندکی که در اینجا جلوه‌گر می‌شود با ارجاع به کلمه‌ی «هنر» در عبارات «آفرینش هنری»، «حقیقت هنری» و «جهان هنری» که پیش‌تر توضیح داده شده‌اند قابل شفاف‌سازی است. پس در پاسخ به سؤال مذکور، به‌صورت خلاصه می‌توان و می‌بایست، چنین گفت: «سوژه هنرمند است از آن حیث که اثری آفریده است و اثر است از آن‌رو که هنرمند آن را آفریده است.»

نتیجه‌گیری

در این پژوهش توضیح دادیم که بدیو چگونه در مقابل تعریف کلاسیک و دکارتی از سوژه ایستاد و با بازتعریف کردن مفهوم سوژه و گره‌زدن آن به رخداد و رویه‌ی حقیقت به خلق مفهوم جدیدی از سوژه دست‌یافت. وجود سوژه‌ی بدیویی به اندیشیدنش (می‌اندیشم



پس هستم) گره نخورده است؛ بلکه چیزی است که ساخته می‌شود؛ و از رخداد سرچشمه می‌گیرد؛ اما چالش اساسی ما در این پروژه این بود که بدیو در آثار متفاوتش تعاریف متفاوتی از سوژه ارائه داده است. به گونه‌ای که در نگاه نخست خواننده گمان می‌کند با گونه‌ای تناقض در تعریف بدیو روبه‌روست.

در تعریف پسادکارتی بدیو از سوژه ما از طرفی، با سوژه‌ای سروکار داریم که ارتباط چندانی با تجربه زیسته و آگاهی انسان ندارد؛ و از طرف دیگر، با مفاهیمی همچون سوژه‌ی وفادار و مداخله‌گری مواجهیم که جز در ارتباط با فرد انسانی فهمیده نمی‌شود. در اینجا این شبهه در ذهن ما ایجاد می‌شود که آیا بدیو سوژه‌ی فعال کلاسیک را کنار گذاشته است تا سوژه‌ای منفعل را معرفی کند؟ و این ابهام، زمانی مشهودتر است که بدیو در تعاریف خودش از سوژه‌ی هنر یک‌بار هنرمند و یک‌بار اثر هنری را به‌عنوان سوژه معرفی می‌کند. برای پاسخ دادن به این پرسش و بیرون آمدن از تنگنای سوژه ما تلاش کردیم که به‌تر اساسی بدیو بازگردیم یعنی مفهوم واحد و کثیر در هستی‌شناسی او. همان‌طور که در ابتدا توضیح دادیم، در نگاه بدیو «واحد» وجود ندارد و هرچه هست «کثیر» است؛ بنابراین، برای بدیو، سوژه‌ای که واحد باشد یا حتی یک فرد انسانی به‌تنهایی باشد وجود ندارد. در خصوص نقش انسان در اندیشه‌ی او نیز باید بگوییم در اندیشه‌ی بدیو ما با نوع انسان سروکار داریم که تعداد اندکی از آن‌ها با وفاداری به رخداد تصمیم می‌گیرند که سوژه شوند. این انسان‌ها پشتمانی مجموعه‌ای از کنش‌ها هستند درست مثل هنرمند در تولید اثر هنری. ما در توضیح مفهوم سوژه از این تکثرگرایی و چندگانگی اندیشه‌ی بدیو برای حل این پیچیدگی استفاده کردیم و تلاش کردیم این به‌ظاهر تناقض را با مفهوم سوژه شدگی و تأثیر بدیو از لکان و سوژه‌ی دوپاره پاسخ دهیم. با توجه به تعاریف بدیو به این نتیجه رسیدیم که می‌توان اثر هنری و هنرمند را دو روی یک سکه دانست. او سوژه را گره‌گاه و مکانی می‌داند که در آن دو امر متفاوت و حتی متضاد با هم تلاقی کرده‌اند، بنابراین شاید بتوانیم بگوییم که سوژه‌ی هنر نیز سوژه‌ای آمیخته است؛ متشکل از هنرمند-اثر. پرواضح است که نمی‌توانیم اثر هنری را بدون وجود هنرمند به‌عنوان سازنده، مفروض بگیریم؛ بنابراین، سوژه هنرمند است از آن حیث که اثری آفریده است و اثر است از آن‌رو که هنرمند آن را آفریده است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Fatemeh Rezazadeh  <http://orcid.org/8804-7262-0002-0000>
Ahmad Ali Heydari  <http://orcid.org/0000-0002-4581-2016>

منابع

- بديو، الن. (۱۳۹۳). *فلسفه، سياست، هنر، عشق*. ترجمه م. فرهادپور، ص. نجفی، ع. عباس بیگی. تهران: انتشارات فرهنگ صبا.
- Badiou, Alain. (2001). *Ethic: An Essay on the Understanding of Evil*. (P. Hallward, Trans.) London: Verso.
- Hallward, Peter. (2003). *Badiou: a subject to truth*. Minnesota: University of Minnesota Press.
- Badiou, Alain. (2004). *Infinite Thought: Truth and the Return to Philosophy*. (O. Feltham and J. Clemens, Ed and Trans) London. New York: Continuum.
- . (2005). *Being and Event* (O. feltham, Trans.) London: continuum.
- . (2008), *Conditions*. (S. Corcoran, Trans.) London: continuum.
- . (2009). *Logics of Worlds* (A. Toscano, Trans) London: Continuum.
- Badiou. Alain. with Tarby. Fabien. (2013), *Philosophy and the Event* (L. Burchill, Trans) Cambridge: Polity Press.
- Pluth. E. (2010). *Badiou: A Philosophy of the New*. Cambridge: Polity Press.

Bibliography

- Badiou, Alain. (2013). *Philosophy, Politics, Art, Love*. Translated by M. Farhadpour, P. Najafi, A. Abbasbeigi. Tehran: Farhang Saba Publication. [In Persian].

استناد به این مقاله: رضازاده، فاطمه و احمدعلی حیدری. (۱۴۰۲). سوژه هنر در نگاه آلن بديو: هنرمند یا اثر هنری؟، حکمت و فلسفه، ۱۹ (۷۴)، ۱۱۷-۹۷.



Hekmat va Falsafeh is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.